

به نام خدا

از مجموعه نگاه‌ها "آن آشنا"

فرمانروای هستی

(گفتگوهایی دربارهٔ جهان بینی توحیدی)

فرمانروای هستی

بُنما به ما که هستی

آنکه بگو که هستی؟

(۸۷) قرارداد اجتماعی

به آن آشنا گفتم:

- اگر، به نظر شما، جامعهٔ غریزی حیوانی بسیار نفرت انگیز است، پس چرا مردم با تشکیل آن موافقت

می کنند، به عضویت در آن رضایت می دهند، و یا دست کم تابِ تَحْمَلِ آن را دارند؟

پرسید:

- خودِ شما در این باره چه فکر می کنید؟

جواب دادم:

- نظری ندارم. اگر پاسخ را می دانستم از شما نمی پرسیدم!

افزودم:

- البته، شنیده ام که به اعتقاد دانشمندان علوم اجتماعی، تشکیل هر مورد از جوامع بشری، حاصل انعقاد

یک قرارداد اجتماعی بین اعضای آن است.

آن ها می گویند که،

مردم، در خصوص گرد هم آمدن و تشکیل یک اجتماع، با یکدیگر توافق می کنند. یعنی، از طریق پذیرش

یک قرارداد اجتماعی، با برپایی آن جامعه موافقت کرده و به عضویت در آن رضایت می دهند.

پرسید:

- آیا این دانشمندان مورد استناد شما، توضیح نداده اند که چرا مردم دست به چنین کاری می زنند؟

پاسخ دادم:

- به گفته ایشان، تشکیل جامعه، برای اعضای آن، آرامش و آسایش به ارمغان می آورد.

با لبخند فرمود:

- دانشمندان دلبستگی فراوانی به نظریه پردازی دارند.

به ویژه، نظریه هایی که **گیرا** و **نو** باشند، و ایشان را بیش از پیش در **مَحافلِ گوناگونِ مَطرحِ کرده** و به **نام و نان و نوا** برسانند.

افزود:

- نظریهٔ قرارداد اجتماعی هم از آن جمله است.

این نظریه، همواره، بسیار موردِ **علاقهٔ طبقاتِ حاکمه** در **جوامعِ بشری** بوده و هست؛

چون در آن **ادعا** می شود که

مردمِ عضوِ یک جامعه، **خودشان** آن شکل از اجتماع و نیز فرمانروایانِ آن را **انتخاب کرده اند**.

و ادامه داد:

- این نظریه فقط یک **ایرادِ کوچک** دارد، و آن این است که **با واقعیاتِ تاریخی همخوانی ندارد**.

تا کنون **هیچ جامعه** ای این گونه تشکیل نشده که **همهٔ اعضای آن** دورِ هم جمع شوند و **قراردادِ برپایی آن**

را **امضاء کنند**.

برعکس

تاریخ **مملو** از **مواردِ فراوانی** است که در آن ها،

جامعه، به شیوه هایی **نه چندان انسانی و دلچسب**، و به دور از **تمایلِ تمامی اعضا**، **عملاً تشکیل**

شده، و **مردم** به **ناچار** و به **اجبار** به آن **تن داده اند**.

گفتم:

- تن دادن به چیزی، نشانگر نوعی پذیرش، توافق، یا رضایتِ ضمنی است.
به بیان دیگر، در این گونه موارد نیز، شکلی از قرار شفاهیِ ضمنی وجود دارد.

فرمود:

- حتی امضای رسمی یک قراردادِ کتبی هم، همیشه، نمی تواند نشانهٔ توافق و تراضیِ دو طرف باشد،
چه رسد به قرار های شفاهیِ ضمنی.

گفتم:

- لطفاً توضیح بدهید.

پرسید:

- آیا در خاتمهٔ یک جنگ، امضای یک قراردادِ کتبی بین طرفِ پیروز و طرفِ مغلوب، به معنای رضایتِ
بازندهٔ جنگ است؟

آیا یک کارگر، که ماه ها بیکار مانده و همسر و فرزندانش در فقر و فاقه ای شدید به سر می برند، با رضایتِ
کامل، شروطِ کارفرما را می پذیرد و قراردادِ استخدام را امضاء می کند؟

گفتم:

- اگر ایشان ناراضی هستند، پس چرا ساکت می مانند و نسبت به موادِ مندرج در قراردادِ اعتراض نمی کنند؟
از قدیم گفته اند: "سکوت، علامت و دلیلِ رضا است."

فرمود:

- سکوت، همیشه علامت و دلیلِ رضا نیست، بلکه، در بسیاری موارد، نشانه و حاصلِ ترس، اجبار، یا اضطرار است؛

افزود:

- بازندهٔ جنگ کاملاً از این واقعیتِ تلخ آگاه است که اگر آن قراردادِ تحمیلی صلح را امضاء نکند، باید منتظر شکست های بیشتری باشد.

و آن کارگر، خوب می داند که اگر از امضای آن قراردادِ استخدامی استثمرارگرانه امتناع کند، سر او بی کلاه خواهد ماند،

چون

خیلِ عظیمی از کارگرانِ جویایِ شغل، پشتِ درِ دفترِ کارفرما، گوش به زنگ، در گمین نشسته اند تا، بی درنگ، با امضای همان قرارداد با همان شروط، جای او را بگیرند.

گفتم:

- تصمیم به امضای چنین قراردادهایی، ممکن است، تماماً، مولودِ ترس یا اجبار و اضطرار نباشد. در برخی مواقع، پذیرش این گونه قراردادهای به حکمِ منطق صورت می گیرد.

به قول قدیمی ها "کاچی به از هیچی!"

بالاخره، هرچه که نباشد،

بستن آن قرارداد با کارفرما، دستمزدی - وُلُو در حَدِّ بُخُورِ وَنَمِيرٍ - را در اختیار آن کارگر و خانواده اش قرار می دهد.

و

مردم هم با تن دادن به زندگی در یک اجتماع برآمده از یک قرارِ نانوشتۀ ضمنی، دستِ کم تا اندازه ای، از آسایش و آرامش برخوردار می شوند.

فرمود:

- گزینش یا تن دادن به یک وضعیتِ بد، آن هم صرفاً از ترسِ بدتر شدن اوضاع، غیرمنطقی ترین نوعِ انتخاب است.

این سیاستِ کثیفِ استثمارگران و بهره کشان است که، آگاهانه اما ستمگرانه، مردم را، در مسیرِ انتخابِ راهِ زندگی، به این گونه دو راهی های ناخواسته می کشانند، تا به گزینشِ بینِ بد و بدتر - فاسد و آفسد - ناگزیر گردند.

آن آشنا، با اندکی مکث، فرمود:

- بهتر آن است که درستی یا نادرستیِ نظریۀ قراردادِ اجتماعی، در هر یک از انواع سه گانه جامعه (غریزی حیوانی - غریزی انسانی - فطری)، به طور جداگانه، بررسی شود.

افزود:

- در جامعه غریزی حیوانی، سخن گفتن از نظریه قرارداد اجتماعی، یاوه گویی و تنها یک توجیه برای در اسارت نگهداشتن مردم است.

و ادامه داد:

- در چنین اجتماعی، هیئت حاکمه و مزدوران و جیره خواران آن ها، به نحوی آسان و فراوان، به فرصت ها و امکانات و آسایش و آرامش دسترسی دارند؛
حال آن که، تنها این توده مردم اند که بار سنگین مرارت ها و مشقت های ناشی از کمبود ها و نابسامانی ها را بر دوش می کشند.

پرسیدم:

- در جامعه غریزی انسانی چه؟

فرمود:

- فقط در شکل صحیح جامعه غریزی انسانی، یعنی در مردم سالاری راستین، نظریه قرارداد اجتماعی، تا اندازه ای، صدق می کند.

پرسیدم:

- چرا تا اندازه ای؟

پاسخ داد:

- چون، حتی در جوامع مردم سالاری مَّتکی بر رأی و رضایت افراد، دَسْتَرَسی به فرصت ها، و لذا بر خورداری از آسایش و آرامش، نِسبی است؛ یعنی این امکان برای برخی اشخاص بیشتر است و برای برخی کمتر.

آنگاه افزود:

- بگذریم از این که

أشْکالِ جَعَلی یا تَحْرِیفِ شَدَّةِ جوامع مردم سالاری آن قَدْر فَرَاوان اند که تشخیص و بازشناسی گونهٔ اصلی از انواعِ بَدَلیِ آن، بَسی دُشوار است، و حتی گاه، این امر نَامُمکِن می شود.

گفتم:

- پس، لابد، صورتِ تمام عیارِ قراردادِ اجتماعی، تنها در جامعهٔ فطری تَحَقُّق می یابد.

فرمود:

- گرچه جامعهٔ فطری، اَلْگوییِ آرمانی برای تمامی فطرت گرایان و دارندگانِ سَجایایِ انسانی است،

و

اینان مَوْظَف اند، با هَم اندیشی و همکاری، تا آن جا که ممکن است، با ایجادِ نهادهایِ گذار، در راستایِ

تَمهید و کَسبِ آمادگی برای آن گام بَردارند،

اما

در جامعه فطری راستین، نظریه قرارداد اجتماعی اصولاً نمی تواند مطرح باشد.

چون

برترین شکل چنین جامعه ای،

تنها به اراده "او"، به دست فرستاده "او"، و بر اساس باورهای توحیدی برپا می گردد و نه بر پایه نظری

اشخاص،

و

مطابق با فرامین پروردگار دادگر اداره می شود و نه بر مبنای سلیقه مردم.

افزود:

- از آن جا که

در چنین جامعه ای، آسایش و آرامش، در چارچوب عدل و قسط، برای همه امت فراهم خواهد بود،

نیاز به نظرخواهی و انعقاد قرارداد اجتماعی کاملاً از میان خواهد رفت.

و ادامه داد:

- اگر "او" بخواهد،

بخش اعظم سخنان آتی من به توصیف ویژگی های این گونه جامعه اختصاص خواهد یافت.

آن آشنا، با گام هایی استوار، به سوی پنجره رفت.

دَمی چَند، در سُکوت، نگاهش را به آسمان دوخت.

آن گاه با لَحْنی پُر اَمید و سَرشار از یَقین فرمود:

- خواستِ پروردگارِ مهربان همیشه آن بوده و هست که

انسان، در چنین اجتماعِ بهشت گونه ای (در جَمعِ اُمتِ فِطری) زندگی کند.

اما

جَهالتِ بشر سَببِ گردیده که بسیاری از آدمیان به زندگی در اَشکالِ اَبلهانه ای از جامعه رِضا دَهند.

افزود:

- خداوند، بنا بر سُننِ لایزالِ خویش، همواره، برای انسان، مائده های آسمانی می فرستد،

ولی عَجَب آن که،

بَشَر، در پی هَوَس های نابخردانه خویش، رُستنی های کم ارزشِ زمینی، چون سیر و پیاز، را از "او" طلب

می کند!

و ادامه داد:

- آن روز که، به اراده "او"، به دستِ فرستاده "او"، حکمتِ الهی، سَفاهتِ بشری را، برای همیشه، به زُباله

دانِ تاریخ بیفکند، چندان دور نیست.

بی شک، به لطفِ "او"،

حق می آید و باطل نابود می گردد

و این نوید - همچون دیگر فرموده های ایزد یکتا، خدای بزرگ بلند مرتبت - بشارتی است بس دلگرم
کننده و همیشه راست.

ادامه دارد